



## پیغام عشق

قسمت هزار و سیصد و دوم



«با شناسایی و انداختن همانیدگیها لذت گیر شویم.»

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۷۸

این سخن شیرست در پستان جان

بی‌کشنده خوش نمی‌گردد روان

قدر و قیمت ابیات مولانا بی‌نهایت است و ما را لذت گیر می‌کند، این ابیات مثل شیری که در پستان مادر می‌جوشد پاک و قدرتمند است و دنبال کسی ست که تشنه باشد و آن را بمکد.

مولانا در دفتر سوم مثنوی می‌فرماید:

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، مصرع اول، بیت ۳۲۱۲

آب کم جو، تشنگی آور به دست

یعنی با عقل کوچکت به دنبال خدا نگرد اشتیاق و عطش زندگی را به دست بیاور. ابیات مولانا همان سخن عشقست که حافظ می‌فرماید:

حافظ، دیوان غزلیات، غزل شماره ۱۷۸

از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر

یادگاری که در این گنبد دوار بماند

مولانا به ما تسلیم بی‌قیدوشرط می‌آموزد تا تشنگی به دست آوریم و لذت حقیقی را از فضای گشوده شده بچشیم، نه اینکه به دنبال لذتهای نفسانی، مرکزمان را از همانیدگی پر کنیم و از شیر شیطان بخوریم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۶۳۹

گر تو این انبان، ز نان خالی کنی

پُر ز گوهرهای اجلاّلی کنی

این بیت مولانا مثل ستاره روشن راه لذت بردن از زندگی و دستیابی به گوهرهای آرامش، شادی، عشق و خرد را به ما نشان می‌دهد فقط باید مرکزمان را خالی کنیم و مواظب باشیم که من ذهنی ما را نترساند چون ما شرطی شدیم و نمی‌خواهیم پارک ذهنیمان به هم بخورد. ما فقط به چیزهایی که ذهن نشان می‌دهد اهمیت دادیم و عادت کردیم پس ما نیاز به راهنمایی بزرگی مثل مولانا داریم تا راه سفر از ذهن به عدم را یاد بگیریم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۲۲

جمله عالم زین غلط کردند راه

کز عدم ترسند و آن آمد پناه

من ذهنی مثل بچه بی ادبیست که هر چه می‌بیند می‌خواهد ما از خانواده و جامعه غلط یاد گرفتیم که به صدای ذهنمان گوش دهیم و با شعار هر چه بیشتر بهتر، پیش رویم و از جهان گدایی کنیم و روی مرکز عدممان را با پرده‌های غفلت بپوشانیم و از آنچه داریم راضی نباشیم و لذت نبریم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۳۲۳

بر سر گنج از گدایی مرده‌ام

زانکه اندر غفلت و در پرده‌ام

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۱۶۱

سر مدّزد از سرفرازِ تاجِده

کو ز پایِ دل گشاید صد گره

سر فراز خود زندگی ست که تاج کرّما و فراوانی را به ما عطا کرده است.

وقتی با سبب سازی ذهن حرف می‌زنم و عمل می‌کنم یعنی خودم از زندگی خودم دزدی می‌کنم و با دردهای پنهان شده، حیثیت بدلی و پندار کمال را نگه می‌دارم پس بهتر است عذر خواهی کنم و به این لحظه بیایم و از سرفرازی فضای گشوده شده، کمک بخواهم تا گره های همانیدگی را از پای هوشیاریم بگشاید و من به آسانی بتوانم عقل جزوی ام را پیش خدا قربانی کنم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۰۸

عقل، قربان کن به پیش مصطفی

حَسْبِيَ اللَّهُ كُوْهُ اللَّهُ كَفَى

اشاره به سوره زمر آیه ۳۸

قرآن کریم، سوره زمر (۳۹)، آیه ۳۸

«... قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ...»

«... بگو: خدا برای من بس است...»



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۵۷

چو کاسه تا تهی ای تو، بر آب رقص کنی

چو پر شدی، به بنِ حوض و جو مکان گیری

مولانا در غزل ۳۰۵۷ مثال دیگری می زند: کاسه خالی روی آب می رقصد و جلو می رود ولی اگر پر شود جایش ته حوض و جوی آبست، حال هر چقدر ما کاسه ذهنمان را از می دانم خالی کنیم روی دریای زندگی جلو می رویم و گوهر حضورمان را می بینیم که چگونه مثل ذره در شعاع نور الهی می رقصیم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۴۰۵

گر چه از لذات، بی تأثیر شد

لذتی بود او و لذت گیر شد

لذت گیر باشیم و قلاب ماهیگیری را در دریای عدم بیاندازیم زیرا در این دریا هم آفریدگار را می بینیم و هم آفریننده می شویم، یاد می گیریم از چیزهای بیرونی لذت نخواهیم و آنها روی ما تاثیر نگذارند و گرنه لنگر کشتی خود را متوقف می کنیم و در خشکی ذهن تلف می شویم، یاد می گیریم بآدمیان کشتی را با قانون جبران بالا ببریم و تعظیم خدا را افراشته کنیم، یاد می گیریم پیرو قانون مزرعه به زمین جسممان آسیب نزنیم و آن را از آفت همانیدگیها پاک کنیم و بذرهایی نیک بکاریم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۶۲

پس در آ در کارگه، یعنی عدم

تا ببینی صنع و صانع را به هم



با سلام خدمت شما و همه عاشقان،

چاه

شما فرمودید این غزل را ۵۰۰ بار تکرار کنید. کمی از دریافتم را در حد بضاعت نوشتیم. هر چند که به نوشتار نمی‌آمد.

تکرار می‌شد:

در چاه، در چاه، در چاه

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۹۱

در چاه تخمی کاشتن بی عقل را باشد روا

اینجا بداد عقل کل کشت بیابانی کنم

تقریباً همه ما در این دنیا در چاه ذهن گرفتار شدیم. قرار بود که فقط حدود ۱۰ سال اول زندگی را به گودال ذهن برویم و بعد، از آن بیرون بیاییم اما ما در آن گودال ماندیم و هر روز با اضافه شدن هر همانیدگی و هر چه بیشتر بهتر، آن گودال به چاه تبدیل شد. بعد داخل آن چاه نشستیم و تخم حسادت، رنجش، کینه، خشم، ترس، برتر و بهتر بودن، خودنمایی خود و فرزندانمان، عدم رواداشت، توقع، دروغ، واکنش، قضاوت و غیبت را کاشتیم. و حتی می‌ترسیم سرمان را بالا بیاوریم و به بالای آن چاه نگاه کنیم چون دیگر آنقدر چاه عمیق شده که نه نوری به ما می‌رسد و نه هوایی برای تنفس. همه تاریکی است. ظلمی و ستمی بالاتر از این به خود و دیگران هست؟ هر ظلمی را ابتدا ما به خود می‌کنیم و بعد به دیگری و با آن ظلم تخمی در چاه می‌کاریم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۱۱

ای که تو از ظلم چاهی می‌کنی

از برای خویش دامی می‌کنی



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۱۲

گرد خود چون کرم پبله بر متن

بهر خود، چه می‌کنی، اندازه کن

ما به دور همانیدگیهایمان در این چاهِ ذهن می‌گردیم و خود و دیگران را به درد انداخته‌ایم. حتی نمی‌دانیم تا چقدر؟ چه اندازه؟ تا کی می‌خواهیم به کندن این چاه ادامه دهیم و خود را بیشتر حبس کنیم. و جالب‌تر اینکه می‌پرسیم: خدایا من که این همه زحمت می‌کشم چرا تخمهایی که کاشته‌ام با درد می‌رویند؟ اصلاً لحظه‌ای فکر نمی‌کنیم چه چیزی و در چه جایی می‌کاریم؟ بعد دنبال مقصر می‌گردیم که فلان شخص باعث شده زندگی من اینطور باشد.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۲۶

جرمِ خود را بر کسی دیگر مَنه

هوش و گوشِ خود بدین پاداش ده

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۲۷

جرمِ بر خود نه، که تو خود کاشتی

با جزا و عدلِ حق کن آشتی

بپذیر که هر چه در زندگی‌ات هست، خودت کاشته‌ای و حالا درو می‌کنی. همه دردها و مسایل را خودت بوجود آورده‌ای. مولانا از کشتی دیگر در فضای حضور سخن گفت، کشت بیابانی.

برای هر انسانی عاقبت آن روزی می‌آید که تمام تخمهای پوسیده کاشته در چاهِ ذهن آشکار می‌شوند و ما از آنها درد درو می‌کنیم و هیچ چیزی نه پول، نه مقام نه زیبایی ما را راضی نمی‌کنند و مجبور می‌شویم از دو راه یک راه را انتخاب



کنیم. یا به همان کشت اصلی و اول خود که همان مرکز عدم است بازگردیم و یا در همان چاه ذهن در بیماری و درد جان ببازیم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۷

گر بروید ور بریزد صد گیاه

عاقبت برروید آن کشته‌اله

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۸

کشت نو کارید بر کشتِ نخست

این دوم فانی است و آن اولِ درست

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۹

کشتِ اولِ کامل و بُگزیده است

تخمِ ثانی فاسد و پوسیده است

مولانا می‌فرمایند: در هر سنی که هستی می‌توانی برگردی و کشتِ در چاهِ ذهن را رها کنی. با تسلیم و فضاگشایی، زندگی، یوسفِ تو را از چاهِ ذهن بیرون می‌کشد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۳۳۸

چون در افگندند یوسف را به چاه

بانگ آمدِ سمعِ او را از اله



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۳۴۲

چاه شد بر وی بدان بانگِ جلیل

گلشن و بزمی چو آتش بر خلیل

ما یوسفمان را به چاهِ همانیدگیها انداخته‌ایم. یوسف در چاهِ آموخت که با همه وجود طلب و احساس نیاز به زندگی کند، تسلیم شود و صبر کند تا رها شود. یوسف فهمیده بود که هیچ راه دیگری نیست و هیچ کس جز زندگی صدای او را نخواهد شنید.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۳۱۱

آه کردم، چون رَسَن شد آه من

گشت آویزان رَسَن در چاه من

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۳۱۲

آن رسن بگرفتم و بیرون شدم

شاد و زفت و فربه و گلگون شدم

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۳۱۳

در بن چاهی همی بودم زبون

در همه عالم نمی‌گنجم کنون

آفتی که یوسف را به چنان چاهی انداخت و به درد دوری مبتلا کرد آفتِ قرین بود. او برادرانی را محرم می‌دانست که محرم او نبودند و درون چاهِ ذهن بدنبال کاشتن تخمِ قدرت، ثروت و سروری بودند.



مولانا می‌فرمایند: وقتی برق معرفت بر دلت افتاد و رسن حضور آویزان شد و بیرون چاهِ ذهن که فضای حضورست را تجربه کردی مشورت نکن و در سکوت راه را ادامه بده. من‌های ذهنی محرم تو نیستند و تو را به چاه بازمی‌گردانند. پس همانند حضرت علی در بیرون از ذهن به چاه همانیدگی‌ها نگاه کن و درد آگاهانه بکش. تو در بیرون چاهِ ذهن کشت درست انجام خواهی داد.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۳۲

نیست وقت مشورت هین راه کن

چون علی تو آه اندر چاه کن

در جایی دیگر باز می‌فرمایند:

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۰۱۳

محرمِ مردیت را کو رُستمی؟

تا ز صد خرمَن یکی جو گفتمی

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۰۱۴

چون بخواهم کز سرت آهی کنم

چون علی سر را فرو چاهی کنم

باز در غزل ۲۳۸۰ می‌فرمایند:



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۳۸۰

آه دردت را ندارم محرمی

چون علی آه می‌کنم در قعر چاه

بله این‌ها کشت‌ها یا بهتر بگوییم معجزات حضرت مولانا از فضای حضورست که محرمی چون شما آنها را درو کردید و با ما به رایگان تقسیم کردید .

در آخر، تا ابد سپاس که از کاشتن تخمهای ثانی در چاه ذهن مرا نجات دادید و به راه آوردید. باشد که قدر آن را بدانم و حداقل قانون جبران مالی و معنوی آن را رعایت کنم.

با سپاس. لیلا از استرالیا



با سلام و عرض ادب

ابیات مولانا، انگشت اشاره‌ای به بودن

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۲۳۰

آشنایی گیر شب‌ها تا به روز

با چنین استاره‌های دیوسوز

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۲۳۱

هر یکی در دفع دیو بد گمان

هست نفت انداز قلعه آسمان

☒ باورهای اشتباه در خواندن و تکرار ابیات مولانا:

- ابیات را می‌خوانم که قرین‌هایم متفرق شوند و کاری به من نداشته باشند.

- ابیات را می‌خوانم که قرین‌های نزدیکم تغییر کنند و مهربان و پذیرای من باشند.

- ابیات را می‌خوانم که وضعیت زندگیم تغییر کند.

- ابیات را می‌خوانم که احساس شور معنوی و شادی در درون و بیرون بکنم.

- ابیات را می‌خوانم که من را از مشکلات فردی، خانوادگی، و جمعی دور کند.

- ابیات مولانا می‌خوانم که بیماری‌های روحی و جسمی من و افراد خانواده و همه انسانها بهبود یابد.

- ابیات مولانا را می‌خوانم که فخر بفروشم و اشتباهاً آن را از خود بدانم!

- ابیات مولانا را می‌خوانم که من ذهنی را کناری بگذارم و در زمان لازم از او بهره ببرم!



-ابیات را می‌خوانم چون زندگی برای من کافی نیست و به جسم چسبیده‌ام، یعنی ابیات را سبب ساخته‌ام.

-ابیات را می‌خوانم که بودن در من ذهنی را حفظ کنم و می‌ترسم آن را رها کنم!

✓ باورهای درست در خواندن و تکرار ابیات:

-ابیات مولانا را می‌خوانم که بر روی خود تمرکز کنم و مسئولیت هشیاری خود را در این لحظه بپذیرم.

-ابیات مولانا را می‌خوانم که شناسایی عمیق درباره همانیدگی و دردهایم به من بدهد.

-ابیات مولانا را می‌خوانم که جنس اصلی‌ام از خودش در درون آگاه شود و به آن ارتعاش کنم و ارتعاش زندگی در

درون من تغییر در بیرون را به وجود بیاورد.

-ابیات مولانا را می‌خوانم که نگذارم فکرهای همانیده که آفل و گذرا هستند به مرکزم بیایند، یعنی هر لحظه نگذارم

من ذهنی‌ام ساخته شود و این با نظارت من بر ذهن است.

-ابیات مولانا را می‌خوانم که جنس اصلی‌ام که همان عدم‌بین و سکوت‌شنو است را گسترش دهم.

-ابیات مولانا را می‌خوانم که در این لحظه باشم و به گذشته و آینده نروم و در بیم و امید زندگی نکنم.

-ابیات مولانا را می‌خوانم که «بودن» و نه «شدن در زمان» را تجربه کنم.

همه ابیات مولانا انگشت اشاره‌ای به جنس اصلی‌ام در درون می‌کند که با فضاگشایی و اهمیت ندادن به آنچه ذهنمان

نشان می‌دهد، توسعه می‌یابد.

در تمام لحظاتی هم که ما ناآگاهانه و با هدف اشتباه ابیات مولانا را می‌خوانیم زندگی همراه ما بوده‌است و ابیات،

هشیاری خود را آزاد می‌کنند. ولی این هشیاری به اجسام آفل می‌رود و پایدار نیست. وقتی با باور درست ابیات را

بخوانیم جنس اصلی‌مان در درون گسترش می‌یابد و انعکاس آن در بیرون بسیار زیباست. ابیات مولانا با ارتعاش و

فقط در شخص ما عمل می‌کند و درون ما از جنس زندگی و زیبا می‌شود و انعکاس آن هم در بیرون زندگی و از جنس



زندگی است. جنس زندگی را ما با من ذهنی نمی‌دانیم چیست و نباید بد و خوب کنیم بلکه به هر آنچه زندگی پیش می‌آورد راضی و خرسند باشیم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۲۳

هزار ابر عنایت بر آسمان رضاست

اگر بارم از آن ابر بر سرت بارم

باتشکر

نصرت از سنندج

برنامه شماره ۹۳۲

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۱۳

من نشستم ز طلب، وین دل پیچان نشست

همه رفتند و نشستند و دمی جان نشست

نظارتی عمیق با دید بدون مقاومت و بدون قضاوت به خوبی روشن می‌سازد که در اصل زندگی است که طالب و مشتاق مرکز انسان است و انسان را رها نمی‌کند. هر انسانی مطابق با مرکز خود یار و دوست پیدا خواهد کرد و چون انسان در اصل و ذات خود از جنس خدا و زندگی است، پس سزاوار دوستی و یکی شدن با زندگی است.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۷۳۴

کین طلب در تو گروگان خداست

زانکه هر طالب به مطلوبی سزااست

قانون جذب و طلب، و یا کشش زندگی به شرط فضاگشایی در برابر اتفاق این لحظه و به شرط تسلیم در برابر زندگی، انسان را سزاوار جاری شدن نور شناسایی، سزاوار خرد و حس امنیت و قدرت می‌کند. نظارت بر ذهن به خوبی روشن می‌سازد که هر گونه طلب ذهنی، هر گونه تلاش برای رسیدن به زندگی با مرکز مادی، نتیجه‌ای غیر از درد و ضرر رساندن به خود و دیگران ندارد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۶۶

در خبر بشنو تو این پند نکو

بَيْنَ جَنبَيْكُم لَكُمْ اَعْدَى عَدُو



بزرگترین ساحر و دشمن در مرکز مادی انسان جای دارد که لازمهٔ رهایی از این دشمن شناسایی مرکز مادی به کمک و یاری بزرگان و شنیدن پند و نصایح آنان به گوش جان است.

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۴۱۳

هر که او نعرهٔ تسبیح جماد تو شنید

تا نبردش به سراپردهٔ سبحان نشست

انسان موظف است که حداکثر توان و تلاش و طلب خود را در شناسایی ذهن همانیده به کار گیرد. صدای نعرهٔ ذهن و تسبیح آن تنها هنگام فضاگشایی و تسلیم در برابر اتفاق این لحظه و تنها هنگام رعایت قانون جبران است که به گوش جان می‌رسد. ریشه همانیدگی با دردها از جمله ترس از دست دادن‌ها و به دست نیاموردن‌ها، خشم و کین و رنجش تنها هنگام تسلیم تشخیص داده می‌شود.

نعرهٔ تسبیح ذهن را شنیدن انسان را غرق نور شناسایی و پرهیز از دام زمان و هیجان ذهنی می‌کند. در غیر اینصورت انسان به دام اسباب و علل ذهنی افتاده و در بند زمان توهمی ذهن گرفتار می‌ماند. به این معنی که از تصویر ساخته شده در ذهن خود و از اتفاق این لحظه طلب زندگی می‌کند در نتیجه صدای نعرهٔ تسبیح ذهن و صدای هیجانات آن را نشنیده و نادیده می‌گیرد.

قرآن کریم، سورهٔ نور (۲۴)، آیهٔ ۴۱

«أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْبِغُ لَهٗ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَافَاتٍ كُلِّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ»

«آیا ندیده‌ای که هر چه در آسمانها و زمین است و نیز مرغانی که در پروازند تسبیح گوی خدا هستند؟ همه نماز و تسبیح او را می‌دانند. و خدا به هر کاری که می‌کند آگاه است.»

«که هر آنچه در زمین و آسمان است به تسبیح خداوند مشغول است.»





مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۳۶

رَوَ چَنینِ عشقی بَجُو، گر زنده‌یی

وَرَنَه وقتِ مختلف را بنده‌یی

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۳۷

منگر اندر نقشِ زشت و خوبِ خویش

بنگر اندر عشق و، در مطلوبِ خویش

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۳۸

منگر آن که تو حقیری یا ضعیف

بنگر اندر همتِ خود ای شریف

مریم از اورنج کانتی



با درود و سپاس بر تمامی کائنات عالم هستی و آقای شهبازی نازنین، برداشتی کوتاه از دو بیت مهم و اساسی مولانای

جان

بیت اول:

به نام خداوند عشق

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۴۲

چه چگونه بُد عدم را؟ چه نشان نهی قَدَم را؟

نگر اولین قَدَم را که تو بس نکو نهادی

پرسشی از حال و احوالات که حالم چطور است؟

حالم خوب است یا حالم بد؟ این احوالپرسی متداول در سطح جامعه که مرسوم است سطحی نگری است و در سطح هوشیاری جسمی می‌باشد. و با دید دویی احوالپرسی صورت می‌گیرد. از آنجایی که امتداد خداوندیم خداوند چگونگی ندارد و نمی‌توان احوالش را پرسید، چرا که او همواره در لحظه جاری است و مشغول کار کردن روی تمامی کائنات و باشندگان عالم هستی می‌باشد و در این لحظه ساکن است و ثابت.

اگر خداوند بخواهد حالش تغییر کند نمی‌تواند با نظم و ترتیب تمامی کائنات را به این دقت و به این ظرافت اداره کند. ما با بیان و اظهار نظر در مورد حال و احوالات، خداوند را نشان‌دار کرده و از دید نظر خارج، و با دید هوشیاری جسمی همه چیز را بررسی، اگر می‌گوییم که حالم خوب است این شرح و وصف، نشان‌دار است. و اگر می‌گوییم که حالم بد است باز هم این شرح و وصف نشان‌دار کردن عشق است. عدم و نیستی که خداوند می‌باشد چگونگی ندارد و نمی‌تواند نشان‌دار باشد.



حالا ما این احوالات و چگونگی را برای تمامی مخاطبینی که با آنها سروکار داریم به کار می‌بریم و همه باشندگان که امتداد خداوند هستند را نشان دار می‌کنیم. و می‌گوییم این شخص چقدر عصبانی است و بد اخلاق، و یا فلان شخص چقدر سخت گیر است و زود رنج، و چقدر غیبت می‌کند، از اینجاست که قضاوت کردن و خوب و بد کردن آغاز می‌گردد که خود نشان دار کردن عشق است و به اوصاف ذهنی در آوردن و چگونگی را بیان کردن. در حالی که بایست فقط و فقط ناظر بود و تماشاچی و پیغام‌ها را از تک تک آنها دریافت نمود.

بیت دوم:

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۹۶۱

بی‌نهایت حضرت است این بارگاه

صدر را بگذار، صدرِ توست راه

بی‌نهایت حضرت است این راه گنج حضور. و صدر ما فقط و فقط این راه بی‌پایان است که بی‌نهایتی و ابدیتی خداوند را می‌رساند و بی‌انتهایی آن را. پس قرار نیست که به جایی برسیم و پس قرار نیست که حضور را معنا کنیم. چرا که بی‌انتهایی خداوند را در محدودیت زمان قرار می‌دهیم. و مورد سنجش و خود را نشان دار و با خط کش ذهن اندازه گیری، که مثلاً من با این همه کار کردن روی خود تغییر نکرده‌ام، یا مانند سایر دوستان پیشرفت نکرده.

به نظر من حضور و پیشرفت را فقط و فقط لحظه حال تعیین می‌کند، و آن رویداد و اتفاقی که در همان لحظه اتفاق می‌افتد، و واکنش و برخوردی که هر یک از ما در همان لحظه انجام می‌دهیم. می‌تواند حضور را معنا کند. که آیا ناظر بودم؟ و خودم را از آن رویداد و یا این اتفاق عبور داده‌ام؟ یا در آن خود را زندانی نموده‌ام؟ و چه بسا که آن هم ارتباط مستقیمی با مرکز عدم دارد. و همچنین فراخور همانیدگی‌هایی که هر شخصی در مرکزش نگهداری می‌کند.

و در پایان: وقتی که خرد بی‌منتهای کائنات سرگرم کار است، زندگی شخصی کوچک من زهرا را هم اداره می‌کند.



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۸۷

ای زغم مُرده که دست از نان تھی ست

چون غفورست و رحیم، این ترس چیست؟

پر انرژی و سالم بمانید خیلی ممنون، خدانگهدار شما

زهرا سلامتی، از زاهدان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Parviz4762@mac.com